

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقريرات درس خارج اصول

حضرت آيت الله سيد محمد رضا مدرّسى طباطبائي يزدي دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال دوازدهم - سال تحصيل ۹۵-۹۴

جلسه ۶۲ - دوشنبه ۱۷/۱۲/۹۴

بیانی از سيد خوبی علیه السلام در عدم جریان استصحاب عدم ملاقات

ایشان در تنقیح فرموده است^۱ استصحاب عدم ملاقات حين قلت یا حين عدم کريت، به دو وجه جاری

۱. التنقیح فی شرح العروة الوثقى، الطهارة ۱، ص ۲۲۷:

(مسألة ۸) الكر المسبوق بالقلّة** إذا علم ملاقاته للنجاسة و لم يعلم السابق من الملاقاة و الكرية إن جهل تاريخهما أو علم تاريخ الكرية حکم بطهارته، و إن كان الأحوط التجنب. و إن علم تاريخ الملاقاة حکم بنجاسته. و أما القليل المسبوق بالكرية الملقى لها، فان جهل التاريخان، أو علم تاريخ الملاقاة حکم فيه بالطهارة مع الاحتياط المذكور، و إن علم تاريخ القلة حکم بنجاسته.

**... (ص ۲۳۳) و الصحيح في المقام انه لا أساس لما ذهب اليه الماتن (قده) من التفصيل بين مجهولى التاريخ، أو ما علم تاريخ الكرية، و بين ما علم بتاريخ الملاقاة كما لا وقع لما صنعه شيخنا الأستاذ (قده) من التفصيل بين مجهولى التاريخ أو ما علم بتاريخ الملاقاة. و بين ما علم بتاريخ الكرية. و توضیح ذلك: انا ان منعنا من جریان الاستصحاب في مجهولى التاريخ من الابتداء، بدعوى عدم إحراز اتصال زمان الشك، باليقين، و ان المورد شبهة مصادقية لدليل اعتبار الاستصحاب، كما عليه صاحب الكفاية (قده) أو بنينا على عدم جريانه من جهة المعارضة كما هو الصحيح فيحكم بطهارة الماء لأنه مشكوك النجاسة و منله محكوم بالطهارة بالخصوص و بعموم قوله (ع) كل شىء نظيف .. ، و كذا فيما علم بتاريخ الكرية دون الملاقاة أو العكس إذا قلنا بجريان الأصل في كل من معلوم التاريخ و مجهوله لما بيناه في محله من أن الأصل في ما علم تاريخه انما لا يجرى بالإضافة إلى عمود الزمان للعلم بزمانه، و أما بالإضافة إلى الحادث الآخر كما هو الموضوع للأثر شرعا فهو مشكوك فيه لا محالة، و لا مانع من جريان أصالة العدم فيه أيضا فالأصلان يتعارضان فيسقطان و يرجع الى قاعدة الطهارة، كما في مجهولى التاريخ.

و أما بناء على عدم جريان الأصل فيما علم تاريخه، فان علمنا بتاريخ الكرية دون الملاقاة فاستصحاب عدم الملاقاة إلى زمان الكرية بلا معارض و هو يقتضى طهارة الماء أيضا. و ان علم بتاريخ الملاقاة دون الكرية فينعكس الأمر، و يبقى استصحاب عدم الكرية إلى زمان الملاقاة بلا معارض و مقتضاه نجاسة الماء كما اعتمد عليه السيد (قده). و الحكم بالطهارة في هذه الصورة كما في بعض تعليقات الكتاب يبتنى على عدم التفرقة في جریان الاستصحاب بين مجهولى التاريخ، و ما علم تاريخ أحدهما كما هو الحق.

و على الجملة الحكم في جميع الصور المتقدمة هو الطهارة ان لم نفضل في جريان الأصل و عدمه بين مجهولى التاريخ و ما علم تاريخ أحدهما. هذا كله مع قطع النظر عما ذكرناه في بحث خيار العيب.

و حاصل ما ذكرناه هناك: ان الموضوع المترکب من جزئين أو أكثر ان أخذ فيه عنوان انتزاعى زائد على ذوات الأجزاء من الاجتماع و

نیست؛ یک وجه نقضی و یک وجه حلّی است.

خلاصه‌ی وجه نقضی این است که: اگر در چنین مواردی بخواهید با استصحاب عدم ملاقات حین عدم کریت، معارضی برای استصحاب عدم کریت الی حین الملاقات درست کنید، نباید در هیچ کجا چیزی را که مرکب از دو جزء است و یک جزئش بالوجدان و جزء دیگر آن بالأصل است، احراز کنید. و به تعبیر دیگر هر کجا مرکبی داشته باشیم که یک بخش آن را وجداناً احراز کرده‌ایم و یک بخش را باید با اصل احراز کنیم تا اثر را مترتب کنیم، هیچ جا نمی‌توانیم با ضمیمه‌ی وجدان به اصل، احراز مرکب کنیم و این بدان معناست که صحیح‌هی زراره را که نص در این مطلب است، کنار بگذاریم.

المقارنة و السبق و نحوها فلا يمكن في مثله إحراز أحد الجزئين بالأصل و الآخر بالوجدان كما لا يبعد ذلك في الحكم بصحة الجماعة فإن ما ورد في الروايات من انه إذا جاء الرجل مبادرا و الامام راعع أو و هو راعع و غيرهما مما هو بهذا المظنون ظاهر في اعتبار عنوان المعية و الاقتران لأن الواو للمعية و الحالية فيعتبر في صحة الجماعة أن يكون ركوع المأموم مقارنا لركوع الإمام.

فإذا ركع المأموم و شك في بقاء الامام راععا، و أحرزنا أحدهما و هو ركوع المأموم بالوجدان فلا يمكننا إثبات المقارنة بإجراء الأصل في ركوع الامام، و الحكم بصحة الجماعة من جهة ضميمته الی الوجدان، و ذلك لأن الأصل لا يحرز به إلا ذات الركوع دون وصف المقارنة المعتبر في صحة الجماعة، إلا على القول بالأصول المثبتة.

و عليه فاستصحاب ركوع الامام غير جار في نفسه، فلا تصل النوبة الی معارضة ذلك باستصحاب عدم وصول المأموم إلى حد الركوع في زمان ركوع الامام.

و اما إذا لم يؤخذ في الموضوع المركب شيء زائد على ذات الاجزاء من العناوين البسيطة الانتزاعية، بل اعتبر ان يكون هذا الجزء موجودا في زمان كان الجزء الآخر موجودا فيه ففي مثله يمكن إحراز أحد جزئي الموضوع بالوجدان و الجزء الآخر بالأصل، فلا مانع في المثال من استصحاب بقاء ركوع الإمام إذ به يحرز أحد جزئي الموضوع، و قد أحرزنا جزءه الآخر - و هو ركوع المأموم - بالوجدان فبضم الأصل إلى الوجدان يلتزم كلا جزئي الموضوع، لأن الأثر إنما يترتب على وجود الجزئين، و قد أحرزناهما بالأصل و الوجدان.

و هل يمكن أن يتمسك في مثله باستصحاب عدم تحقق ركوع المأموم في زمان ركوع الامام بدعوى: ان المحرز بالوجدان ليس إلا ذات ركوع المأموم، و أما ركوعه في زمان الامام فهو بعد مشكوك فيه، و الأصل عدم تحققه في ذلك الزمان، و هو يعارض استصحاب ركوع الامام فيتساقطان؟

لا ينبغي الشك في أنه لا يمكن ذلك و الوجه فيه أمران: أحدهما نقضی و الآخر حلّی:

أما النقضی: فهو ان لازم ذلك إلغاء الأصل عن الاعتبار في جميع الموضوعات المركبة حتى ما نص على جريان الأصل فيه من تلك الموضوعات مثلا الموضوع في صحة الصلاة يتركب من ذات الصلاة، و من اتصاف المصلي بالطهارة، و قد نصت صحيحة زرارة على أن الرجل إذا شك في وضوءه لأجل الشك في أنه نام يستصحب وضوءه، و يصلي بهذا الوضوء مع ان مقتضى ما تقدم بطلان الصلاة في مفروض الصحيحة لأن استصحاب بقاء الوضوء الی زمان تحقق الصلاة، و الحكم بصحة الصلاة معارض باستصحاب عدم تحقق الصلاة في زمان الطهارة لأن ما أحرزناه بالوجدان إنما هو وجود أصل الصلاة لا الصلاة في زمان الجزء الآخر، فإنها في ذلك الزمان مشكوك فيها، و الأصل عدمها فالأصلان يتعارضان فلا يمكن الحكم بصحة الصلاة. مع أن استصحاب الطهارة لأن يترتب عليها آثارها و منها صحة الصلاة بها مما لا اشكال فيه، إذ به يحرز وجود أحد الجزئين تعبدا بعد إحراز الآخر بالوجدان، و هو مورد للنص الصحيح.

توضیح مطلب: صلات، امری مرکب است و اگر کسی شک در طهارت کند با یقین به طهارت سابقه، اگر نماز بخواند حکم به صحت صلات و براءت ذمه‌ی او می‌شود. لمّ آن نیز ضمیمه‌ی وجدان به اصل است؛ مصلى اصل صلات را بالوجدان می‌آورد و طهارت که شرط صلات است به کمک استصحاب درست می‌شود؛ زیرا فرد شک می‌کند وضویی که قبلاً داشت، زائل شده یا هنوز باقی است؟ استصحاب طهارت جاری کرده و حکم به بقاء آن می‌کند. لذا گفته می‌شود نماز او صحیح و مبرء ذمه است از طریق ضمّ وجدان به اصل.

و این مطلب مستفاد از صحیح‌ه‌ی زراره است که زراره خدمت حضرت می‌گوید: خفقه‌ای بر شخصی عارض می‌شود و نمی‌داند وضویش باقی است یا نه، حضرت می‌فرماید: «فَإِنَّهُ عَلَىٰ يَقِينٍ مِنْ وُضُوئِهِ»؛ او یقین به وضو داشت «وَلَا تَنْقُضِ الْيَقِينَ أَبَدًا بِالشَّكِّ»^۱ پس ضمّ اصل به وجدان می‌کنند و درست می‌شود؛ یعنی با استصحاب وضو می‌توان نماز خواند.

حال اگر در اینجا کسی بگوید که می‌توان استصحاب معارض جاری کرد؛ زیرا شک می‌کنم که صلات من در زمان وضو واقع شد یا خیر، استصحاب عدم تحقق صلات فی زمان الطهارة جاری می‌کنم و با استصحاب طهارت فی زمان الصلاة معارض می‌شود، پس صلات با طهارت احراز نمی‌شود. در حالی که این سخن را نمی‌شود گفت؛ چون نص صحیح دلالت می‌کند که نماز با شرایطش احراز می‌شود.

قضیه‌ی استصحاب وضو در این روایت، نظیر قضیه‌ی استصحاب عدم ملاقات الی زمان قلت است. آنجا ملاقات را وجدانی دیدیم مثل اینجا که صلات را وجدانی دیدیم و عدم کزیت الی زمان الملاقة را نیز با اصل درست کردیم و گفتیم اصل، عدم کزیت الی زمان ملاقات است و با ضمّ وجدان به اصل، نجاست این آب نتیجه شد. ما نحن فیه هم این چنین است که صلات وجدانی است و با استصحاب، طهارت را در حین صلات درست کردیم و بیش از این هم نمی‌خواستیم، پس صلات صحیح درست شد.

اگر در ما نحن فیه بگویید ما می‌توانیم استصحاب عدم ملاقات حین عدم الکریة جاری کنیم، می‌گوییم در مسأله‌ی نماز هم می‌توانیم استصحاب عدم صلات حین الطهارة جاری کنیم، در حالی که در نماز چون

۱. وسائل الشیعة، ج ۱، کتاب الطهارة، أبواب نوافض الوضوء، باب ۱، ص ۲۴۵، ح ۱:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يَنَامُ وَهُوَ عَلَىٰ وُضُوءٍ أَوْجِبُ الْخَفَقَةَ وَالْخَفَقَتَانِ عَلَيْهِ الْوُضُوءُ فَقَالَ يَا زُرَّارَةُ قَدْ تَنَامُ الْعَيْنُ وَ لَا يَنَامُ الْقَلْبُ وَالْأَذُنُ فَإِذَا نَامَتِ الْعَيْنُ وَالْأَذُنُ وَالْقَلْبُ وَجَبَ الْوُضُوءُ قُلْتُ فَإِنْ حُرِّكَ إِلَىٰ جَنْبِهِ شَيْءٌ وَ لَمْ يَعْلَمْ بِهِ قَالَ لَا حَتَّىٰ يَسْتَيْقِنَ أَنَّهُ قَدْ نَامَ حَتَّىٰ يَجِيءَ مِنْ ذَلِكَ أَمْرٌ بَيِّنٌ وَإِلَّا فَإِنَّهُ عَلَىٰ يَقِينٍ مِنْ وُضُوئِهِ وَ لَا تَنْقُضِ الْيَقِينَ أَبَدًا بِالشَّكِّ وَإِنَّمَا تَنْقُضُهُ بِيَقِينٍ آخَرَ.

مورد نص است استصحاب جاری نمی‌شد، پس در ما نحن فیه هم نمی‌شود.

نقد و بررسی بیان نقضی سید خویی رحمته الله

باید گفت کجای حدیث زراره به ما نحن فیه ربط دارد؟!

در ما نحن فیه بحث این است که ما دو حادث و دو موضوع داریم و هر دوی آنها قطعاً واقع شده است؛ یکی کریت و یکی ملاقات نجاست با آب. حادثه‌ی کریت یک چیز است و حادثه‌ی ملاقات چیز دیگر است، می‌توانند هم‌زمان باشند و می‌توانند علی‌التعاقب باشند. اما صحیحه‌ی زراره مربوط به اینجا نیست. زراره فرض نکرده بود که قطع دارد حدیثی از من سر زده است، بلکه زراره گفت شخص چرتی می‌زند و نمی‌داند که مبطل است یا نه، به نحو شبهه‌ی موضوعیه و حضرت فرمودند: اگر شک کردی که خواب و ناقض به وجود آمد یا نه، استصحاب عدم جاری می‌شود.

در روایت فرض تقدم و تأخری نیست، زمان وضو روشن است و چه بسا حتی زمان خفته هم واضح باشد که مؤخر از این وضو است و شک وجود ندارد. زراره می‌گوید نمی‌دانم آیا ناقض حادث شد یا نشد، و حضرت می‌فرمایند وضویت که قطعی است و شک در اصل وجود ناقض داری، استصحاب وضو کن. این مسأله چه ربطی به ما نحن فیه دارد که قطعاً ملاقات با نجس رخ داده و قطعاً کریت هم رخ داده است و مشکل ما در تقدم و تأخر آن است.

همچنین صحیحه‌ی زراره مربوط به تعاقب حادثین است که با هم نمی‌تواند جمع شود، به خلاف حادثه‌ی ملاقات و کریت که می‌تواند هم‌زمان هم باشد.

بنابراین مورد روایت را نمی‌توان نقض بر مورد تقدم و تأخر حادثین دانست که گفته می‌شود دو استصحاب جاری بوده و به تعارض ساقط می‌شود. حدیث، مربوط به علم تفصیلی به تحقق دو حادث و شک در تقدم و تأخر نیست، اما مسأله‌ی ما مربوط به این است که یقین به دو حادث داریم و شک در تقدم و تأخر داریم. حدیث مربوط به جایی است که زراره شک داشته که ناقض رخ داده یا خیر و لذا با استصحاب، اصلش را نفی می‌کنیم.

وجه حلّی سید خویی رحمته الله در عدم جریان استصحاب عدم ملاقات حین عدم الکرية

ایشان در وجه حلّی فرموده‌اند^۱ که استصحاب عدم کریت فی زمان الملاقة اثر دارد و روشن است؛ زیرا

۱. التنقیح فی شرح العروة الوثقی، الطهارة ۱، ص ۲۳۷.

ملاقات وجدانی است، شک می‌کنیم در زمان واقعی ملاقات، آیا عدم کریت مستمر بوده یا خیر؟ با استصحاب می‌گوییم در زمان واقعی ملاقات، عدم کریت به اصل ثابت بوده است و در نتیجه موضوع نجاست درست می‌شود؛ زیرا موضوع نجاست این است که این دو هم‌زمان وجود داشته باشد و ما با ضمّ وجدان به اصل، موضوع نجاست را احراز می‌کنیم و می‌گوییم ملاقات که قطعاً اتفاق افتاده است و در زمان ملاقات هم کریت نبوده است (با اصل) پس موضوع نجاست درست می‌شود: اذا لاقت النجاسة الماء و الماء غیر کرّ ینجس.

سید خوبی علیه السلام می‌فرماید اما این اثر، در استصحاب عدم ملاقات حین عدم الکریت نیست. استصحاب عدم ملاقات حین عدم کریت می‌گوید نجس ملاقات با آب غیر کرّ نکرده است که این هیچ اثری ندارد و وقتی اثر نداشت چرا جاری باشد؟! و در هیچ کجا استصحاب جزء دیگر (ولو با ضمیمه‌ی عدم کریتی که آن را با اصل یا به وجدان می‌توانیم احراز کنیم) مادامی که اثر بر آن مترتب نیست، جاری نمی‌شود.

و أما الحلّی: فهو ان الأصل المدعاة مما لا أصل له و هی من الأغلاط و سره ان مفروض الکلام عدم اعتبار أى شیء زائد على ذوات الأجزاء فی الموضوعات المركبة و إنما اعتبر فیها وجود هذا و وجود ذاک فحسب و هو مما لا إشکال فی حصوله عند تحقق أحدهما بالوجدان، و إحراز الآخر بالأصل إذ بهما یلتزم کلا جزئی الموضوع، و معه لا مجرى لأصالة عدم تحقق رکوع المأموم فی زمان رکوع الإمام أو عدم تحقق الصلاة فی زمان الطهارة، إذ لا أثر عملی لاستصحابهما، فإن الأثر یترتب على وجود الركوعین أو وجود الصلاة و الطهارة بأن یكون هذا موجودا و الآخر أيضا موجودا و لا أثر لتحقق الصلاة فی زمان الطهارة أو رکوع المأموم فی زمان رکوع الامام، و علیه إذا وجد أحدهما بالوجدان و الآخر بالاستصحاب فقد وجد کلا جزئی الموضوع و به تقطع بترتب الأثر، فلا شک لنا بعد ذلك فی ترتبه حتی نجری الأصل فی عدم تحقق الصلاة فی زمان الطهارة، و منه یتضح ان استصحاب رکوع الإمام أو الطهارة بلا معارض هذا کله بحسب الکریت.

و أما تطبیقها على المقام فهو ان موضوع الحكم بالانفعال مرکب من الملاقاة، و عدم الکریت. و لا ینبغی الإشکال فی عدم اعتبار عنوان الاجتماع فیہ قطعاً بأن یتعتبر فی الانفعال مضافا الى ذات القلة و الملاقاة عنوان اجتماع أحدهما مع الآخر الذى هو من أحد العناوین الانتزاعیة فإن ظاهر قوله علیه السلام إذا بلغ الماء قدر کر لا ینجسه شیء ان ما لیس بکر تنجسه ملاقاة شیء من النجاسات، فالموضوع للانفعال هو نفس القلة و الملاقاة، و لا دلالة فیہ على اعتبار عنوان الاجتماع بوجه.

بل لو قلنا باعتبارها لما جرى استصحاب عدم الکریت فی غیر الماء المسبوق بالحالتین أيضا، لوضوح ان استصحاب عدمها لا یتبث عنوان اجتماع الملاقاة مع القلة (عدم الکریت). و علیه إذا أحرزنا الملاقاة بالوجدان فلا مانع من إحراز الجزء الآخر أعنی عدم الکریت بالأصل، إذ به یتحقق کلا جزئی الموضوع للانفعال. و دعوی: أنه معارض بأصالة عدم تحقق الملاقاة فی زمان عدم الکریت قد عرفت اندفاعها بأن الأصل المدعویة مما لا أساس له، إذ لا أثر شرعی لیترتب على عدم الملاقاة فی زمان القلة، بل الأثر مترتب على وجود القلة و الملاقاة، و قد أحرزناهما بالأصل و الوجدان و معهما تقطع بترتب الأثر و لا ینقی عندئذ شک فی ترتبه حتی یرجع الى استصحاب عدم الملاقاة فی زمان القلة.

ثم ان لازم جریان استصحاب عدم الکریت عند إحراز الملاقاة بالوجدان هو الحكم بالنجاسة فی جمیع الصور الثلاثة المتقدمة و هذا هو المنشأ لحکم سیدنا الأستاذ أدام الله اظلاله بالاحتیاط الوجوبی فی تعلیقته المبارکة فی جمیع الصور الثلاث، فان ما قدمناه آنفا و إن اقتضى الحكم بالنجاسة جزما و لکن جرت عادته - مد ظله - على عدم الإفتاء فی بعض الموارد إلا على سبیل الحكم بالاحتیاط فافهم ذلك و اغتنامه.

نقد و بررسی پاسخ حلی سید خوبی رحمته الله

درست است که عدم ملاقات حین عدم کریت اثری ندارد، ولی فرض این است که این استصحاب، موضوع دارای اثر را ناپود می‌کند. نکته‌ی آن هم این است که ملاقات حین عدم کریت، موضوع نجاست است و اثر بر آن مترتب می‌شود، اگر استصحابی بتواند آن موضوع وجودی ذات اثر را ناپود کند، در جریان استصحاب کافی است و اثری بالاتر از این نمی‌خواهیم. استصحاب عدم ملاقات حین الکریه، احتمال ملاقات نجس را حین عدم کریت برمی‌دارد؛ یعنی جزء موضوع نجاست را برداشته است و این کافی است. در ما نحن فیه ولو استصحاب عدم ملاقات حین عدم کریت اثر ندارد، ولی همین‌که موضوع ذات اثر، یعنی «ملاقات حین عدم کریت» را از بین می‌برد (چون جزء موضوع مرکب را از بین می‌برد) جاری است. بنابراین این استصحاب می‌تواند معارض استصحاب عدم کریت حین ملاقات باشد و نتیجه رجوع به قاعده‌ی طهارت است.

سید صدر اعلی الله مقامه تلمیذ محقق و مدقق سید خوبی رحمته الله نیز به کلمات استاد اشکال کرده‌اند. البته شاید بیان ایشان یک مقدار با ما تفاوت داشته باشد، ولی به حسب آنچه که در «بحوث فی شرح العروة» است، در یک صفحه بیان نسبتاً دقیقی برای اثبات عدم جریان استصحاب عدم ملاقات حین عدم کریت ارائه داده که برگشتش به مثبتیت این استصحاب است.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی